

نقش لاله فاطمه نسومر در مقاومت اسلامی الجزایر (۱۸۳۰-۱۸۶۳ م.)

مجید منهاجی^۱

چکیده

لاله فاطمه نسومر چهره برجسته مبارز در مقاومت اسلامی الجزایر در ابتدای سال‌های استعمار محسوب می‌شود. وی به سازمان‌دهی و فرماندهی عملیات‌های مختلف نظامی در برابر اشغالگران فرانسوی در بین سال‌های ۱۸۵۱-۱۸۵۷ م. پرداخت، که از مهم‌ترین نبردهای ایشان، «نبرد تاشکیرت» است. لاله فاطمه نسومر چه نقشی در مبارزه با استعمار فرانسه در الجزایر ایفا کرد؟ (مسئله) این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی به بررسی جنبش مقاومت اسلامی لاله فاطمه نسومر و مقاومت اسلامی در سال‌های ابتدای استعمار فرانسه می‌پردازد. (روش) از اهداف این پژوهش، بررسی تحلیلی و معرفی شخصیت لاله فاطمه و مقاومت مردم الجزایر در سال‌های ابتدای استعمار (۱۸۳۰-۱۸۶۳ م) است. از یافته‌های این پژوهش این است که، جنبش لاله فاطمه آخرین حرکت مقاومتی مناطق قبایلی در برابر استعمار فرانسه است و پس از جنبش مقاومتی وی، همه الجزایر زیر سلطه استعمار فرانسه قرار گرفت؛ همچنین وی به شدت متأثر از طریقت صوفیانه است، که برخلاف دیگر طریقت‌های صوفیانه در الجزایر همچون تیجانیه، صرفاً یک طریقت تهجدگرا به شمار نمی‌رفت؛ بلکه زاویه آن‌ها عرصه مقاومت در برابر استعمار فرانسه بود. (یافته‌ها)

واژگان کلیدی: مقاومت اسلامی؛ الجزایر؛ فرانسه؛ استعمار؛ لاله فاطمه نسومر

۱. دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

<https://orcid.org/0000-0001-5822-2279>

mmajid.menhaji@gmail.com

مقدمه

هنگامی که هویت، ملیت و عزت کشوری مورد هجومه بیگانگان قرار می‌گیرد؛ آن ملت برای حفظ حیات و ارزش‌های خویش ایستادگی و مقاومت می‌کند؛ مقاومت در جای جای جهان از امریکای لاتین تا آسیا و آفریقا امری شناخته‌شده و راهبردی استراتژیکی تلقی می‌شود. جهان عرب در دوره معاصر و پس از فروپاشی عثمانی، مورد تهاجم گسترده استعمارگران اروپایی قرار گرفت. (قادری، ۱۳۸۹: ۲۴۰) از جمله این کشورها، الجزایر است، که مورد تجاوز گسترده، طولانی مدت (۱۹۶۲-۱۸۳۰ م) و وحشیانه استعمار فرانسه قرار گرفت.

اشغال الجزایر یکی از طولانی‌ترین اشغالگری‌های تاریخ مدرن محسوب می‌شود و در طول ۱۳۲ سال، مردم الجزایر، جان و مال خود را فدای آزادی میهن خویش کردند، که نام این کشور به «کشور یک میلیون شهید» تبدیل شد. اولین جرقه اشغال الجزایر در سال ۱۸۲۷ و جنگ نافارین زده شد. این جنگ میان دو ناوگان الجزایری و مصری به نمایندگی از دولت عثمانی و ناوگان انگلستان، فرانسه و روسیه بود. از عصر ناپلئون بناپارت اندیشه تشکیل امپراتوری در آفریقای شمالی به‌ویژه تونس، الجزایر و مغرب در محافل سیاسی فرانسه پدیدار گردید. این پروژه با اشغال مصر آغاز شد؛ اما با شکست مواجهه شد. پس از یک دوره وقفه با اشغال الجزایر در سال ۱۸۳۰ م. رسماً شروع شد. از سوی دیگر هنگامی که وضعیت سیاسی تونس و مغرب ناپایدار شد؛ فرانسویان به دنبال متحد کردن این کشورها و تبدیل آن‌ها به کشوری یکپارچه بود، که بخشی از فرانسه در آن سوی آب‌های دریای مدیترانه گردد. برای این نقشه، الجزایر اولین طعمه فرانسه برای رسیدن به اهداف خود محسوب می‌شد.

مشارکت سیاسی زنان در همه فعالیت‌های سیاسی یک ضرورت به شمار می‌رود. به‌نحوی که می‌توان گفت اگر زنان در حوزه سیاسی، اقلیتی به شمار آیند، دموکراسی ناتمام است. مشارکت سیاسی زنان یکی از نشانه‌های اصلی توسعه سیاسی و اجتماعی است، که راه برای توسعه پایدار هموار می‌کند. (اخترشهر، ۱۳۹۹: ۲۷۷) شرایط الجزایر در دوره استعمار فرانسه، زنان را در زمینه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی تحت تأثیر قرار داد. این عصر جز بحران و مشکلات متعدد همچون قحطی، فقر، آوارگی و... ارمغانی برای زنان الجزایری دربرداشت. استعمار فرانسه با ورود به الجزایر و با اتخاذ سیاست‌های قتل و آزار، به دنبال فلج کردن مقاومت برآمد. در این میان زنان الجزایری رنج زیادی را متحمل شدند و حرمت و حیثیت آن‌ها توسط استعمارگران

نقض شد. توهین‌ها و شکنجه‌های بسیاری بر زنان و خانواده‌شان تحمیل شد. با وجود مشکلات و رنج‌های مختلف، اما زنان الجزایری از همان ابتدای اشغالگری فرانسویان، به مبارزه با آن‌ها و دفاع از میهن و دین خویش پرداختند و به تدریج به بازوی توانمند مقاومت اسلامی الجزایر و جنبش آزادی‌بخش تبدیل شدند. در این میان، زنان قهرمانی ظاهر شدند، که به دلیل مجاهدت‌های مختلف مشهور شدند؛ از جمله وریده لوصیف، زهره ظریف، بایه حسین، جملیه بوحیرد، حسیه بن بوعلی، مریم بوعتوره، لاله فاطمه نسومر و... نمونه‌هایی از زنان الجزایری هستند که مسئولیت‌های بزرگی در روند مقاومت، گام برداشتند. آن‌ها در عرصه جنگ اعم از شرکت در عملیات‌های نظامی، شناسایی، جمع‌آوری نذورات، رسیدگی به بیماران و مجروحان و... نقش فعالی داشتند. می‌توان گفت نقش زنان الجزایری در انقلاب و مقاومت الجزایر بی‌بدیل و کم‌نظیر است.

از مهم‌ترین و نخستین زنان قهرمان در مقاومت اسلامی الجزایر، لاله فاطمه نسومر است؛ حضور، برنامه‌ریزی‌ها و مجاهدت‌های بی‌نظیر ایشان در دهه سوم اشغالگری فرانسه (دهه ۱۸۵۰)، ایشان را به یک الگوی تمام‌عیار تبدیل کرد. نبردهای لاله فاطمه به‌ویژه نبرد «تاشکیرت» از نمونه‌های برجسته در مبارزه علیه اشغالگران تلقی می‌شود. از یک‌سو وی آغازگر جنبش مقاومت اسلامی زنان الجزایر محسوب می‌شود و از سوی دیگر آخرین حرکت مقاومتی در برابر استعمار فرانسه است؛ زیرا پس از آن همه مناطق قبایلی و الجزایر تحت سیطره آن‌ها قرار گرفت. این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی به بررسی جنبش مقاومت اسلامی لاله فاطمه نسومر می‌پردازد. در خصوص خلاقیت و نوآوری این مقاله می‌توان گفت، تاکنون پژوهشی به‌صورت جامع به‌موضوع نقش زنان در مقاومت اسلامی در الجزایر به‌ویژه ۱۸۳۰-۱۸۶۳ م. و شخصیت و مبارزات لاله فاطمه نسومر نپرداخته است.

در زبان فارسی مقالات، کتاب و... پیرامون کشور الجزایر، انقلاب ۱۹۶۲ م، مبارزان الجزایری، استعمار فرانسه و... بسیار گسترده است؛ اما نقش زنان و مقاومت اسلامی در الجزایر را باید در لابه‌لای مقالات و کتاب‌ها جستجو کرد. (منهایج، ۱۳۹۹: ۲۸۷)

- مقاله «جهاد صوفیان در مغرب اسلامی؛ مقاومت اسلامی امیر عبدالقادر الجزایری و دیگر مشایخ صوفیه در برابر استعمار فرانسه ۱۸۳۰-۱۸۹۰» (عباس برومنداعلم، ۱۳۹۰) به بررسی مقاومت برخی از صوفیان الجزایری به‌ویژه امیر عبدالقادر پرداخته است. در

این مقاله تنها در دو سطر به لاله فاطمه نسومر اشاره کرده است. (برومند، ۱۳۹۰: ۳۶) می‌توان گفت این مقاله تنها مقاله به زبان فارسی است که درباره لاله فاطمه توضیحاتی ارائه کرده است.

- مقاله «زنان در الجزایر» (محبوبه بلنگی، ۱۳۷۵) به بررسی وضعیت کلی وضعیت زنان در الجزایر به‌ویژه در زمان استعمار فرانسه اشاره کرده است و اشاره‌ای به اقدامات لاله فاطمه نشده است.

- مقاله «جنگ به روایت زنان: بررسی روایت جنگ الجزایر در آثار آسیه جبار» (فریده علوی، ۱۳۹۲)؛ به بررسی وضعیت زنان در دوره جنگ‌های داخلی و استعمار فرانسه (بعد از جنگ جهانی اول) پرداخته است.

در الجزایر و برخی دیگر از کشورهای شمال آفریقا همچون تونس و مغرب، آثار زیادی اعم از کتاب، مقاله، پایان‌نامه، همایش و... درباره شخصیت و مبارزات لاله فاطمه نسومر عرضه شده است. از مهم‌ترین آن‌ها که در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته؛ عبارت‌اند از:

- کتاب «لاله فاطمه نسومر (حواء الجزائر و فارسه جرحه)» (سلیمه کبیر، بی‌تا، الجزایر: مکتبه الخضراء)، به بررسی زندگی و مبارزات لاله فاطمه پرداخته است.

- کتاب «لاله فاطمه نسومر و دورها فی المقاومة الشعبیه للاحتلال الفرنسی، دور الطریقه الرحمانیه فی تعبئه و قیاده المقاومة الشعبیه فی مناطق القبائل» (الطیب سی‌الحاج محند، ۲۰۰۴) کتابی جامع و مهم در زمینه زندگی و جنبش مقاومتی لاله فاطمه است. از دیگر نکات قابل توجه این کتاب، بررسی نقش طریقت رحمانیه و مقاومت مردم مناطق قبایلی است.

- کتاب «مقاومه لاله فاطمه نسومر للاستعمار الفرنسی، کفاح المراه الجزائریه» (سیدی موسی محمد الشریف، ۲۰۰۷)، به بررسی جنبش مقاومتی لاله فاطمه در برابر استعمار فرانسه پرداخته است. همچنین نقش زن الجزایری را در روند مبارزات را مورد توجه قرار داده است.

در این مقاله به بررسی تحلیلی نقش لاله فاطمه نسومر در مقاومت اسلامی الجزایر در سال‌های ابتدایی استعمار (۱۸۳۰-۱۸۶۳ م) خواهیم پرداخت. نقش زنان در مقاومت اسلامی به‌ویژه در آن دوره، زیست‌نامه لاله فاطمه نسومر، نبردها، تأثیرات و دستاوردهای جنبش ایشان در

مقاومت اسلامی الجزایر از مباحث اساسی و اهداف مدنظر این مقاله به شمار می‌رود.

نقش زنان در مقاومت اسلامی الجزایر

از ابتدای اشغال الجزایر از سوی فرانسه، یعنی از نخستین روز حضور در سواحل سیدی فرج در سال ۱۸۳۰ م. با مقاومت مردم الجزایر روبرو گردید. استعمار فرانسه در الجزایر، شامل دوره‌ای طولانی (۱۳۲ سال) همراه با دردناک‌ترین و شدیدترین اقدامات بود؛ زیرا فرانسوی‌ها در دوران استعمار به یک سیاست واحد و محدود اکتفا نکردند و در تحقق اهداف جاه‌طلبانه خویش، از روش‌های وحشیانه‌ای استفاده کردند، که بر جامعه و روان الجزایری‌ها تأثیر زیادی گذاشت؛ اما هرزمانی که دولت استعماری فرانسه، سیاست‌هایی را علیه الجزایر به راه می‌انداخت، با مقاومت جدی الجزایری‌ها روبرو می‌شد. (العلوی، ۱۹۹۴: ۲۰-۱۹)

می‌توان گفت مراحل تاریخی جنبش مقاومتی الجزایری‌ها عبارت‌اند از:

مرحله نخست - شکل منظم و سازمان‌یافته از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۷ م: برجسته‌ترین جنبش‌های مقاومتی این دوره عبارت‌اند از: جنبش مقاومتی امیر عبدالقادر در غرب الجزایر از ۱۸۳۳ تا ۱۹۴۷ م. و بای احمدبای در شرق کشور از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۷ م. (نایلی، ۲۰۱۳: ۴۱)؛
مرحله دوم - مقاومت عمومی و پراکنده مردمی از ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۸ م. (علوش، ۲۰۱۳: ۳۸۲)؛ این دوره، شامل حرکت‌های پراکنده در سراسر کشور است و می‌توان آن‌ها را در سه بخش خلاصه کرد:

- **سیاسی:** توسط طبقه علما، تجار و شخصیت‌های برجسته همچون حمدان بن عثمان خوجه؛
 - **شخصیت‌های دینی:** شخصیت‌های برجسته دینی اعم از علمای دین و مشایخ زاویه‌ها؛ از جمله، بن‌زعمون، الحاج سیدی السعدی، الاغا محی‌الدین بن المبارک و...؛
 - **نمایندگان دولت عثمانی؛** پس از سقوط دولت مرکزی که نمایندگان دولت عثمانی بودند؛ اقدامات مبارزاتی در دفاع از منافع شخصی و حکومت عثمانی انجام دادند؛ از جمله، بای التیطری، مصطفی بومرزاق و فرزندش سی‌احمد و ابراهیم و الحاج احمد (بای قسنطینه در زمان ورود اشغالگران فرانسوی به الجزایر). (نایلی، ۲۰۱۳: ۴۱-۴۲)
- مرحله سوم - مبارزه علیه استعمارگران فرانسوی از ۱۹۱۹ تا ۱۹۵۴ م:** این دوره را می‌توان عصر

مبارزه با رویکرد سیاسی-فرهنگی خواند؛ زیرا این دوره با اقدامات امیر خالد و پیکارهای انتخاباتی، تشکیل جلسات، ارائه دادخواست‌ها و... آغاز شد، که سرانجام به تبعید وی از کشور انجامید. به دنبال آن، احزاب سیاسی، جمعیت‌های دینی، فرهنگی و ورزشی ظهور کردند. در رأس احزاب و نهادهای معروف «نجم شمال افریقا» است، که به حزب «الحزب الشعب الجزایری» و سپس به «الحركة الانتصارات للحریات الدیمقراطیه» تبدیل شد. همچنین می‌توان از سه جریان مؤثر این دوره نام برد؛ جمعیت علمای مسلمان (جمعیه العلماء المسلمین الجزائریین) و حزب کمونیست الجزایر (الحزب الشیوعی الجزائری) حزب اتحاد (حزب الاتحاد الدیمقراطی للبیان الجزائری) (العلوی، ۱۹۹۴: ۲۱) مرحله چهارم از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲ م: این مرحله که از اول نوامبر ۱۹۵۴ آغاز شد؛ شروع عملیات‌های نظامی ضد نیروهای فرانسوی در نقاط مختلف کشور، درگیری‌های مسلحانه، گسترش عملیات‌های شهادت‌طلبانه و...

در مرحله نخست و چهارم نقش زنان الجزایری بسیار پررنگ و گسترده است. وضعیت زنان الجزایری در سایه استعمار فرانسه و حتی پیش از آن در سال‌های ابتدایی قرن نوزدهم، بسیار اسفناک و عقب‌مانده بود. (یحیوی، ۲۰۰۷: ۳۲۶) پس از ورود فرانسوی‌ها به الجزایر و نبردهای پراکنده و شدید، بسیاری از خانواده‌ها از شهرها فرار کردند. در این فضای پر از باروت و بوی مرگ، وضعیت زنان بغرنج‌تر بود؛ بی‌سرپرست شدن زنان، آوارگی خانواده‌ها، اوضاع زنان را دچار بحران و پیچیدگی کرد. (کواتی، ۲۰۰۷: ۴۸) به‌عنوان مثال بای قسنطینه، لشکر بزرگی فراهم کرد؛ در نتیجه حدود پانصد زن بدون همسر در قسنطینه باقی ماندند، که مشکلات عدیده‌ای برای آن‌ها ایجاد شد. (خوجه، ۲۰۰۵: ۱۸۹) از دیگر مسائل فاجعه‌بار پیرامون زنان الجزایری در روزهای نخست اشغال، ترک محل سکونت، باغ‌ها و وسایل خود است، که مجبور شدند پابرهنه از شهری به شهری دیگر فرار می‌کنند و در راه مورد تجاوز، غارت، شکنجه و... قرار می‌گرفتند، که داستان‌های زیادی در این زمینه وجود دارد. (المدنی، ۲۰۰۹: ۲۲۳) خود فرانسوی‌ها به جنایات خود اعتراف کرده‌اند. در این زمینه می‌توان به نامه‌های ژنرال سنت آرنو^۱ اشاره کرد؛ که جنایات و تجاوزها و دیگر اقدامات وحشیانه خود را برای خانواده، دوستان و برادرش می‌نوشت. (کواتی، ۲۰۰۷: ۵۱)

همچنین از دیگر مسائل دردناک پیرامون وضعیت زنان الجزایری، تصویب و اجرای قوانین مربوط به حقوق اجتماعی آنها است؛ از جمله اینکه زن مسلمانی که همسر خود را ازدست داده، از اموال همسر ارثی نمی‌برد و هیچ‌گونه خدماتی از سوی دولت به وی تعلق نمی‌گیرد. مگر اینکه بر اساس شرع اسلامی عقد نکرده باشند. (سعدالله، ۲۰۰۵: ۵/۳۴۶-۳۴۷) یا از دیگر موارد وحشیانه فرانسه، استفاده ابزاری و بردگی زنان الجزایری در شهرک‌های فرانسوی به‌عنوان کارگر خدماتی و یا بردگی جنسی و یا استفاده از آنها برای حمل بار است؛ در این میان می‌توان به نامه‌نگاری کلنل دمونیک^۱ با ژنرال لاموریسر^۲ اشاره کرد؛ او به تخریب شهر بنی‌مناصر در آوریل ۱۸۴۲ م، آوارگی زنان و کودکان پابره‌نه اشاره می‌کند، که به‌سوی کوه‌های پربرف و صعب‌العبور اطلس فرار می‌کردند. (بشی، ۲۰۰۰: ۱)

علاوه بر این‌ها، نخستین مخاطب سیاست‌های فرهنگی و آموزشی استعمار فرانسه، زنان بودند. بدین ترتیب آنها در راستای مسیحی کردن الجزایری‌ها (تنصیر) و پیوند تنگاتنگ آنها با ساختارهای غربی، ابتدا بر زنان الجزایر تمرکز کردند. در این میان می‌توان به داستان عایشه بنت محمد و فرار و مسیحی شدن وی در سال‌های ابتدایی استعمار (۱۸۳۴ م) و هجومه به دین و جامعه سنتی الجزایر، اشاره کرد. همچنین برگزاری کارگاه‌ها و نشست‌های مختلف توسط زنان برجسته متمایل به فرانسه از جمله السیده نوسی (الیکس)، السیده ابن عابن و... در شهرهای بزرگ درزمینه امور زنان و توسعه آنها می‌توان نام برد. در ابتدا و به‌طور هم‌زمان فقط سه موضوع مورد توجه این کارگاه‌ها بود؛ که عبارت‌اند از: تنش میان مادر و دختر، پدر و دختر، دختر و همسایه‌ها و محله خویش. هدف اولیه و عمده این بود که زنان صرفاً یک اهرم و ابزاری برای پیاده‌سازی سیاست‌های تبدیل گشته‌اند؛ زیرا زنان آگاهی‌های خود را از همان کارگاه‌ها و نشست‌ها بدون هیچ‌گونه تفکر و تدبیری اخذ می‌کردند. (سعدالله، ۲۰۰۵: ۵/۳۳۸)

سیاست‌های فرهنگی استعمار فرانسه در الجزایر درزمینه بانوان همراه با روش‌ها و ابزارهای متنوع بود. استعمار فرانسه در تمام مدت حضور خود در الجزایر یک سیاست استعماری منحصر به فردی اعمال کرد، که زمینه‌های مختلف را در بر می‌گرفت. هدف آنها تحقق رؤیای «یک الجزایر فرانسوی» بود. بنابراین کوشیدند تا الجزایر به قطعه‌ای جدائی‌ناپذیر از خاک،

1. Demontigué
2. Lamoricière

زبان، فرهنگ و حتی دین فرانسه تبدیل شود و بهترین راه برای پیاده‌سازی این امر زنان و جوانان بودند. پیش از ورود اشغالگران فرانسوی، دختران الجزایری به ندرت به مدرسه می‌رفتند و صرفاً خانواده‌های سرشناس، که معلم خصوصی به خانه می‌آوردند. (سعدالله، ۱۹۷۶: ۱۶۲) استعمار از این امر استفاده کرد و در نخستین گام مکتب‌خانه‌های قرآنی و آموزشی در مساجد را لغو و ممنوع کرد و کلاس‌های مختلف آموزشی برگزار کردند. (المدنی، بی تا: ۱۴)

از دیگر اقدامات استعمار فرانسه اخراج و تبعید الجزایری‌ها (مرد و زن) به کالدونیا و دیگر مستعمرات خویش در اقیانوس آرام است. آن‌ها مبارزان الجزایری اعم از مرد و زن را به مناطق بد آب‌وهوا تبعید می‌کردند؛ از جمله آن‌ها لاله فاطمه نسومر است؛ که در شش سال تبعید به بیماری سل دچار شد و از دنیا رفت. نامه‌های ارسالی الجزایری‌ها به خانواده‌هایشان، گویای ظلم دردناک علیه آن‌ها در تبعید است. این سیاست عملاً خانواده الجزایری را دچار فروپاشی می‌کرد؛ یا مرد تبعیدشده و خانواده بی‌سرپرست مانده است؛ و یا زنان تبعیدشده‌اند و گرفتار مسائل و مصائب دردناک می‌شوند. (سعدالله، ۲۰۰۵: ۳/۳۴۳ - ۳۴۴)

رنج زنان الجزایری از وضعیت اسفناک ظلم‌ها، محرومیت‌ها و... در طول دوران استعمار که بر آن‌ها تحمیل شده بود، قابل وصف نیست؛ آن‌ها از همان ابتدای اشغالگری فرانسه (۱۸۳۰ م) دوشادوش مردان در شهرها، روستاها و حتی کوه‌های سر به فلک اوراس، جُرجُره و شرق و غرب الجزایر به مبارزه و مقاومت برخاستند و در طول جنبش‌ها و قیام‌های مردمی علیه استعمار فرانسه نقش مهمی ایفا کردند. (برکات، بی تا: ۱۴/۲)

بازده‌زمانی مورد توجه در این مقاله ۱۸۳۰ تا ۱۸۶۳ م. است؛ بنابراین می‌توان گفت از بانوان برجسته در این بازده‌زمانی که به مبارزه با اشغالگران پرداختند؛ همسر امیر عبدالقادر و خواهرش خدیجه بانو که ماه‌ها در میدان‌های جنگ مبارزه کردند. همچنین مادر امیر عبدالقادر که به امور اسیران زن رسیدگی می‌کرد. (کواتی، ۲۰۰۷: ۳۲۴) آن‌ها زیورآلات خود را در جهت خرید اسلحه به مبارزان می‌دادند و یا در بخش‌های مختلف از جبهه‌های مقدم همچون جنبش لاله فاطمه، یا رسیدگی به امور بیماران و مجروحان و... به ارائه خدمات می‌پرداختند. (یحیوی، ۲۰۰۷: ۹) از نمونه‌های بارز مبارزه زنان الجزایری در ابتدای استعمار، می‌توان به تلاش‌های جانکاه آن‌ها برای دفاع از شهر قسنطینه بود، که سقوط نکند. (اولین مرحله محاصره شهر در نوامبر ۱۸۳۶ م) زنان در این شهر، خیابان به خیابان و کوچه به کوچه، به مقاومت پرداختند و

سال‌ها الگوی مبارزاتی تلقی می‌شدند. (کواتی، ۲۰۰۷: ۴۷)

مهم‌ترین زن قهرمان و مقاوم در برابر استعمار فرانسه، در سال‌های ۱۸۳۰-۱۸۶۳ م، لاله فاطمه نسومر است، که در طول سال‌های استعمار پیوسته به‌عنوان الگوی والا برای مبارزه معرفی می‌شد. در این ادامه به بررسی زندگی لاله فاطمه و جنبش مقاومتی و نبردهای مهم ایشان می‌پردازیم.

زیست‌نامه لاله فاطمه نسومر

لاله فاطمه نسومر در سال ۱۸۳۰ م. (۱۲۴۶ هـ. ق) در منطقه قبایلی شمال شرقی الجزایر در روستای ورجه هفت کیلومتری شرق عین‌الحمام در استان تیزی وزو دیده به جهان گشود؛ جدش سیدی احمد او مزیان از مرتبطان و مشایخ طریقت صوفیانه رحمانیه محسوب می‌شود. (محنند، ۲۰۰۴: ۱-۲) برادران لاله فاطمه (سی محند الطیب، سی الهادی، سی الشریف و سی الطاهر) و خواهرانش (آمینه و ساعدیت) از افراد سرشناس، عالم و محل مشورت مردم به شمار می‌رفتند. (مجموعه المولفین، ۲۰۰۷: ۲۷۱) مادرش لاله خدیجه و پدرش محمد بن عیسی مقدم (دستیار) شیخ طریقت رحمانیه بود، که در میان مردم جایگاه برجسته‌ای داشت و پیوسته محل مراجعه و مشورت خواص و عوام بودند. (هومه، ۲۰۱۰: ۴۰۲)

«لاله» واژه‌ای متداول در میان آمازیگی‌ها است که برای احترام به زنان به دلیل سن یا جایگاه اجتماعی و یا داشتن شخصیت کاریزماتیک به کار می‌رود. (ولدحسین، ۲۰۱۰: ۲۰) در ادبیات مردمی و حتی منابع تاریخی لاله فاطمه، ملقب به «لاله ورجه» است؛ زیرا وی تابع زاویه طریقت رحمانیه جد خویش محمد امزبان الوریجی بود. (الشیخ، بی‌تا: ۳۷۱-۳۷۲)

لاله فاطمه ویژگی‌های برجسته از جمله خوش رفتاری، روابط اجتماعی بالا، خوش بیانی، حافظ قرآن و معتقد و مقید به انجام فرایض دینی بود. (محنند، ۲۰۰۴: ۱؛ کبیر، بی‌تا: ۹) وی به لحاظ اراده و انجام فعالیت، از یک شخصیت قوی برخوردار بود. لاله فاطمه پیوسته بر این باور بود که جامعه اسلامی از مبانی واقعی به‌ویژه در زمینه کرامت زنان و حفظ حقوق آن‌ها، منحرف شده است؛ از منظر وی، دور شدن جوامع اسلامی از مبانی واقعی منجر به ورود به آن‌ها به انحطاط شده است. (لونسی، ۲۰۱۰: ۷۸)

پس از مرگ پدر لاله فاطمه، برادرش سی الطیب سرپرست امور خانواده شد؛ در این زمان،

فردی بنام «سی‌یحی آث بوخلاف» یکی از بزرگان قبیله آیت ایتسوراغ از نواحی عین‌الحمام به خواستگاری لاله‌فاطمه آمد؛ و بر اساس رسوم محلی، برادرش بدون اطلاع لاله‌فاطمه، پاسخ مثبت به وی داد؛ اما این ازدواج هیچ‌گاه صورت نگرفت و لاله‌فاطمه به خانه پدرش بازگشت و تا پایان حیاتش ازدواج نکرد. (الجهیلالی، ۱۹۸۲: ۳۱۶؛ محمدالشریف، ۲۰۰۷: ۳۴؛ کبیره، بی‌تا: ۱۰) پس از این ماجرا، لاله‌فاطمه به زاویه اجدادی خویش (طریقت رحمانیه) بازگشت و چندی بعد به نزد برادر اندیشمندش یعنی «سی‌الطاهر» در منطقه سومر رفت. (محمدالشریف، ۲۰۰۷: ۳۴) وی به علت مجاهدت و مبارزات و سکونت طولانی مدت در این منطقه معروف به «لاله‌فاطمه نسومر» شد. (محمند، ۲۰۰۴: ۳) پیش از رفتن به آنجا به تشویق شیخ‌الحاج عمر، به مطالعه علوم دینی پرداخت. (بوعزیز، بی‌تا: ۱/۱۲۷)

سی‌الطاهر فردی اندیشمند و همچون اجدادش، محل مشورت و داوری مردم بود. (بورنان، ۲۰۰۴: ۱۳۸) به دلیل تغییر موقعیت مکانی لاله‌فاطمه و روحیه مثبت همراه با مهربانی برادر و خانواده‌اش با ایشان، توانست روحیه خویش را به دست آورد و به اجتماع بازگردد و در کارهای اجتماعی مشارکت کند. (محمند، ۲۰۰۴: ۲-۳) تدریس قرآن و احکام به دختران از جمله کارهای وی در این دوران بود. (بورنان، ۲۰۰۴: ۱۳۸) سی‌الطاهر فردی مبارز به شمار می‌رفت؛ از این رو خواهرش لاله‌فاطمه به تاسی از وی وارد خط مبارزه علیه اشغالگران شد. (Oussedik, 2005: 13) لاله‌فاطمه به علت عبادت و تزکیه نفس به یک چهره پارسا تبدیل شد، که مردم از جاهای مختلف برای تبرک و مشورت به نزد می‌رفتند. (Oussedik, 2005: 13)

در بیست‌سالگی حیات لاله‌فاطمه، استعمار فرانسه، پس از آنکه توانستند مناطق شمال الجزایر را به اشغال خود درآورد؛ تصرف مناطق قبایلی جرجره در برنامه‌های آن‌ها قرار گرفت. آن‌ها در همین زمان، جنبش‌های مقاومت الحاج احمدبای و امیر عبدالقادر را درهم شکسته بودند. پیش‌تر امیر عبدالقادر در سال ۱۸۳۷ م. مناطق جرجره و اطراف آن را رفته بود. وی از هوش و ذکاوت لاله‌فاطمه که هفت سال پیش‌تر نداشت، متعجب شد و او را به جهت حفظ قرآن، احادیث و داشتن اطلاعاتی از تاریخ اسلام تحسین کرد. (بورنان، ۲۰۰۴: ۱۳۸-۱۳۹؛ کبیره، بی‌تا: ۱۰) لاله‌فاطمه در سال ۱۸۵۳ و در سن بیست‌وسه‌سالگی، به دلیل تأثیرپذیری از جنبش امیر عبدالقادر، به دنبال احیای جنبش وی بود. (بوسایح، ۲۰۱۰، ۱/۱۱۷) از سال ۱۸۵۲ مردم در مناطق قبایلی جرجره با حفر خندق‌ها و دیگر اقدامات پیرامون روستاها، ساخت سلاح‌های

سنتی و... به دفاع از روستاها و شهرها در برابر استعمارگران پرداختند. (مخند، ۲۰۰۴: ۳)

لاله فاطمه پس از سال‌ها مجاهدت در ۱۱ جولای ۱۸۵۷ م. در قریه «تخلیجت آث اسطو» دستگیر شد. (ولدالحسین، ۲۰۱۰: ۲۲) شش سال زندانی بود. سرانجام در سپتامبر ۱۸۶۳ در حالی که لاله فاطمه نسومر سی و سه سال بیشتر نداشت، در اثر بیماری سل درگذشت. گفته می‌شود که وی بر اثر مسمومیت به شهادت رسید. لاله فاطمه را در مقبره «سیدی عبدالله» به خاک سپردند. پس از استقلال، بقایای وی را به پایتخت (الجزیره) منتقل کردند، تا در قبرستان بزرگ‌تر و در مقبره شهدا دفن شود. (Oussedik, 2005: 84)

فرانسویان به لاله فاطمه لقب «ژاندارک جُرْجِه» دادند؛ اما او ترجیح داد که لقب «خوله جرجه» را به یاد مجاهدت‌های «خوله بنت الازور» در منطقه زی فارس انتخاب کرد، که پایه‌ای مبارزانی همچون خالد بن ولید از دیار خود محافظت کرد. (هومه، ۲۰۱۰: ۴۰۲)

سراغاز فعالیت‌ها و نقش آفرینی لاله فاطمه نسومر در مقاومت اسلامی الجزایر

جهاد و مقاومت، تبلور روح ایمان و آزادگی است که در دو قرن گذشته با ظهور پدیده شوم استعمار، مفهوم آرمانی به خود گرفته است. فرانسه پا به الجزایر گذاشت؛ به تدریج و در ظرف مدت کوتاهی همه مناطق آنجا را تحت سلطه خویش گرفت. اما در این میان، مناطق قبایلی و کوه‌های جرجه، پیوسته دژ مستحکمی در برابر تهاجمات گسترده مهاجمان فرانسوی به شمار می‌رفت. این مناطق از ابتدای استعمار در سال ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۶ م. مستقل ماند؛ اما به علت تغییر سیاست‌های فرانسه و برنامه‌ریزی برای تصرف آن مناطق، لشکرکشی‌های گسترده‌ای از سوی فرانسویان به آنجا صورت گرفت. مردمان این مناطق از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۷ م. در برابر آن‌ها مقاومت کردند. دلایل استقلال چندین ساله مناطق قبایلی متعدد است؛ مهم‌ترین آن کوه‌های ناهموار و صعب‌العبور بود، که به ساکنان آن‌ها کمک کرد، در برابر اشغالگری و نفوذ دشمن مقاومت کنند. (عموره، ۲۰۰۲: ۱۲) از دیگر دلایل این امر عبارت‌انداز: روحیه آزادمنشی و استقلال‌خواهی در برابر تهاجمات خارجی، موقعیت جغرافیایی این منطقه، سازمان‌دهی محکم در سطح قبایل و روستا، ایمان دینی قوی ساکنان و حضور مشایخ صوفیه و علمای دینی که منادی جهاد ضد استعمارگران و اشغالگران بودند. (قداش، ۲۰۰۸: ۱۳۱-۱۳۲)

فرانسه درگیر جنگ و قیام با امیر عبدالقادر در غرب کشور و دشت متیجه و مناطق مختلف

دیگر بود. همچنین جنبش مقاومتی الحاج احمدبای در شرق الجزایر، مقاومت الزعاطشه (۱۶ ژوئیه ۱۸۴۹ تا نوامبر ۱۸۴۹ م.) در بسکره واقع در جنوب الجزایر، جنبش شریف محمد بن عبدالله بورقله در جنوب و... از جمله قیام‌های در سطح داخلی به شمار می‌روند. دولت فرانسه، تا دهه پنجم قرن نوزدهم میلادی تمایلی به حمله به مناطق قبایلی نداشت؛ اما در سال ۱۸۴۴ م، بحث در این زمینه، در مجامع مختلف به شدت آغاز شد؛ برخی بر این باور بودند که وجود یک منطقه نیمه‌مستقل در نزدیکی پایتخت الجزایر که در دست فرانسویان بود؛ تهدیدی برای آن‌ها به شمار می‌رود؛ همچنین اقتدار این دولت را تحقیر می‌کرد. همچنین این مناطق، محل تجمع و پناه مخالفان و مجاهدان ضد اشغالگری است. (میاسی، ۲۰۰۷: ۱۰۶-۱۰۷)

پس از سرکوب قیام امیر عبدالقادر، چشم اشغالگران به سوی شرق یعنی کوهستان جرجره چرخید و در سه محور حرکت کردند: یکی سمت شمال به سمت دلس، دیگری در جنوب به سوی ذراع المیزان و سوم شرق یعنی به سوی تیزی وزو. از سوی دیگر سه نفر از شخصیت‌های برجسته رهبری جنبش مقاومت در این منطقه را به دست گرفتند؛ که عبارت‌اند از:

- سی الحاج محمد، رهبری جنوب وادی سیباو؛ پایگاه وی جایی بنام «لعزيب زعموم»؛
- سی احمد الطیب اوسالم رهبری شمال وادی سیباو؛
- بلقاسم اوقاسی (مقلع). (محنه، ۲۰۰۴: ۳)

پیش از ژنرال ژاک راندون که بخش‌های زیادی از مناطق قبایلی را در دهه سوم اشغالگری (دهه ۱۸۵۰ م) فتح کرد؛ ژنرال توماس بوژو فرماندار کل الجزایر، زمینه‌هایی آماده‌سازی برای گسترش و توسعه نفوذ و کنترل خود بر منطقه قبایلی در دهه دوم (۱۸۴۰ م)، نقش مهمی ایفا کرد. پس از آنکه نیروهای فرانسوی توانستند نواحی دیگر را در شمال الجزایر را کنترل کنند؛ ژنرال بوژو، اتمام حجت شدیدی به روسای قبایل داد و خواستار تحویل نماینده امیر عبدالقادر (یعنی ابن سالم) و تسلیم منطقه به آن‌ها شد؛ همچنین آن‌ها را تهدید کرد که در صورت مخالفت، محصولات و روستاهایشان را می‌سوزاند. (کبیر، بی تا: ۱۶-۱۷) نخستین شهرهایی که به اشغال ارتش فرانسه درآمد، دلس، بجایه، بنی منصور و ذراع المیزان سپس سورالغزلان. بنابراین آن‌ها مناطق قبایلی را از شرق، غرب و جنوب محاصره کردند و مشرف بر مناطق کوهستانی شدند؛

1. Jacqs Randon
2. Thoas Bugeaud

اما با وجود به‌کارگیری همه ابزارها، شجاعت و مقاومت مردم و کوه‌های سر به فلک، ارتش فرانسه نتوانستند این مناطق را به‌صورت کامل تحت کنترل خویش قرار دهند. (میاسی، ۲۰۰۹: ۷۵)

دروازه مهم دریایی مناطق قبایلی، شهر بجایه بود، که از سال ۱۸۳۳ م، استعمار فرانسه آن را اشغال کرده بود. آن‌ها پس از مقاومت شجاعانه مردم، نتوانستند شهر را اشغال کنند و این مسئله تا پس از سال ۱۸۳۵ م. حل و فصل نشد؛ سپس نیروهای فرانسوی با یکی از بزرگان قبایل بنام «السعید ولد اورایح» یک معاهده شبه صلح منعقد کردند، که به‌مثابه ترک تخاصم و آتش‌بس بود؛ اما همه قبایل از آن راضی نبودند. این معاهده منجر به اختلافات و چنددستگی عدیده میان قبایل گردید، که با کشته شدن سلمون حاکم شهر بجایه توسط مردم، آغاز شد. این اتفاقات در ضلع شرقی مناطق قبایلی رخ داد. اما در ضلع غربی، برای نخستین بار یک لشکر نظامی فرانسوی از تنگه بنی عایشه (ثیه) عبور کرد. در ضلع جنوبی، وضع این‌گونه نبود؛ زیرا طبق یک معاهده پیش‌پافتاده میان امیر عبدالقادر و مقامات فرانسوی منطقه جرجره تحت حاکمیت امیر قرار گرفت. از این‌رو، وی جانشینی بنام «احمد الطیب بن سالم» را به نمایندگی از حکومت خویش منصوب کرد. (میاسی، ۲۰۰۹: ۷۶-۷۵)

در بین سال‌های ۱۸۴۶-۱۸۴۷ م، ارتش فرانسه به منطقه تیزی وزو، بویه و مناطق پیرامون حمله کرد و اردوگاه‌هایی در آنجا ایجاد کردند. (الجبیلالی، ۱۹۸۲: ۳۷۱) اما ساکنان قبایل تسلیم نشدند و قبایلی همچون بنی‌یعلی و بنی‌ملیکش علیه استعمار قیام کردند. فرانسه با سوزاندن زمین‌ها و محصولات کشاورزی و قطع درختان زیتون و انجیر و... عرصه را بر مردم تنگ کردند. (عموره، ۲۰۰۲: ۱۵۱) در سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ م. دیگر قبایل همچون مزایه، بنی‌سلیمان، بنی‌میمون، الجبابره و... در شهر بجایه و اطراف آن، علیه استعمارگران جنبش مقاومتی بزرگی به راه انداختند. (سعدالله، ۱۹۹۲: ۳۴۲/۱)

در سال ۱۸۴۹ م، مولای ابراهیم، ساکنان مناطق قبایلی را به جهاد علیه اشغالگران دعوت کرد و توانست تعداد زیادی از مردم را در سال بعد با خود همراه کند. یکی از همراهان بنام محمد بن مسعود یکی از مراکز استراتژیکی فرانسویان را همراه با غنائم بسیاری به دست گرفت. (قداش، ۲۰۰۸: ۱۳۴-۱۳۵) اما قدرت جنگ‌افزارها و نیروی انسانی فرانسویان، قیام مولای

ابراهیم را زمین‌گیر کرد. (منور، ۲۰۰۶: ۲۵۲) از سال ۱۸۵۱ م. ژنرال راندون به مناطق مختلف قبایلی از جمله بومهنی و اطراف لشکر کشید. در این زمان (۱۸۴۹)، فردی مجاهد بنام محمد بن عبدالله معروف به «الشریف بوبغله» در سورالغزلان ظهور کرد. عده‌ای از علمای دین به‌ویژه افراد قبیله ملیکش را با وی همراه شدند. (کبیر، بی تا: ۱۹؛ مزیان، بی تا: ۱۱۵/۱) در سال ۱۸۵۱ م. استعمار فرانسه، الشریف بوبغله را به جرم تلاش برای تحریک مردم علیه آن‌ها متهم کرد و حکم دستگیری وی را صادر کرد. سرانجام میان وی و نیروهای اشغال‌گرا درگیری‌های شدیدی در بنی منصور رخ داد و لشکر الشریف بوبغله زمین‌گیر شد. (تمیم، ۲۰۰۸: ۲۷) در سپتامبر ۱۸۵۱ م. دسته‌های مختلف نظامی فرانسوی برای جنگ با الشریف بوبغله اعزام شدند و در حدود بیست‌ونه روستا را سوزاندند. (عموره، ۲۰۰۲: ۱۵۲؛ قداش، ۲۰۰۸: ۱۵۰)

زاویه محمد بن عبدالرحمن در ذراع المیزان، نقش عمده‌ای در مقاومت ضد استعماری داشت. الحاج عمر در سال ۱۸۵۱ م. یک جنبش انقلابی علیه اشغالگران به راه انداخت. وی در سال ۱۸۵۴ م. به‌عنوان رهبر زاویه و طریقت رحمانیه تعیین شد. پیروان طریقت رحمانیه، از کوه‌های جرجه را به‌مثابه دژی مستحکم برای آماده‌سازی حرکت‌های ضد استعمار فرانسه استفاده کردند. (سی‌یوسف، ۲۰۰۰: ۲۷) الحاج عمر مناطق کوهستانی الحصنه در نزدیکی زاویه را به‌عنوان دژ استفاده کرد، تا اینکه نیروهای فرانسوی وی را در ۱۴ نوامبر ۱۸۵۱ م. در بنی کوفه در نهایت اسماعیل را مجبور به تسلیم کردند. (سی‌یوسف، ۲۰۰۰: ۲۷) مقامات فرانسوی در بهار ۱۸۵۲ م، هنگامی که وی از فرانسویان اجازه تشریف به حج را خواست؛ آن‌ها ممانعت کردند. هدف الحاج عمر مهاجرت دائمی از الجزایر بود، که تحقق نیافت. ولی تعدادی از پیروانش با مهاجرت به تونس، طرابلس لیبی، مصر و حجاز اندیشه‌های وی را ترویج کردند. الحاج عمر کوشید تا نفوذ دینی خود را در منطقه ذراع المیزان و سورالغزلان گسترش دهد و به حمایت‌های مادی و معنوی از قیام بوبغله پرداخت و به ساکنان قشطله دستور داد که به مجاهدان بپیوندند. (بوعزیز، بی تا: ۱۲۷/۱-۱۲۸) الحاج عمر ریاست زاویه رحمانیه را تا ۱۸۵۶ م. بر عهده داشت. در این زمان (اوایل دهه ۱۸۵۰) مجاهدت‌های لاله‌فاطمه نسومر و الشیخ محمد بن عبدالرحمن شیخ بنی منقر آغاز گردید.

نبردها و دستاوردهای جنبش مقاومت اسلامی لاله فاطمه نسومر

از ابتدای اشغالگری فرانسویان، حرکت‌های جهادی در برابر آن‌ها روز به روز اشکال متنوع و گسترده‌ای به خود می‌گرفت؛ پیش‌تر گفته شد که طریقت رحمانیه نقش پررنگی در عرصه جهادی داشت و لاله فاطمه یکی از منسوبین به همین طریقت محسوب می‌شد. وی هدف اولیه خویش را دفاع از سرزمین، دین و همه داشته‌های خود عنوان کرد و همگان را دعوت به مبارزه با استعمار فرانسه فراخواند. او هر روز علیه راندون و اشغالگران فرانسوی به بیان خطبه‌های آتشین و آماده‌سازی و روحیه دادن به مبارزان می‌پرداخت. در این زمان راندون دستور مقابله و اشغال مناطق قبایلی و دفع قیام بوبلغه و لاله فاطمه را صادر کرد. بوبلغه مقاومت شجاعانه‌ای در برابر ژنرال‌های فرانسوی از خود نشان داد.

در این زمان، مقاومت شهر تمزقیده، یکی از مشهورترین عملیات‌های نظامی راندون است. (محمد الشریف، ۲۰۰۷: ۳۵) چندین نبرد در این منطقه رخ داد. قدرت و وسعت جنگ افزارها و نیروی انسانی ارتش فرانسه، همچنین خیانت افرادی همچون الآعاسی الجودی الجزایری، عرصه را بر مبارزان الجزایری‌ها دشوار ساخت. در این بین لاله فاطمه در کنار گروه بوبلغه جانانه جنگید و سرانجام الآعاسی الجودی به چنگ بوبلغه افتاد و او را کشت. (حموتن، ۲۰۰۱: ۲۰۲/۵) در ۷ آوریل ۱۸۵۴، جنگ بزرگی میان بوبلغه و لاله فاطمه از یک طرف و ژنرال وولف از طرف دیگر، در وادی سیباورخ داد. در این نبرد مبارزان الجزایری پیروز شدند. لاله فاطمه در این نبرد شجاعت زیادی از خود نشان داد، که ژنرال راندون را متحیر ساخت. (محمد الشریف، ۲۰۰۷: ۳۶) در این جنگ، بوبلغه به شدت مجروح شد و اگر مساعدت‌های لاله فاطمه نبود، قطعاً بوبلغه اسیر می‌شد. در هنگام جراحت بوبلغه، لاله فاطمه به او نزدیک شد و ضرب‌المثل معروف الجزایری را گفت: «ای شریف هیچ‌گاه نمی‌گذاریم ریش شریفان به زمین بخورد.» (محمد، ۲۰۰۴: ۵)

آرزوی ژنرال راندون، کنترل منطقه جرجره با کوه‌های ناهموار آن بود. وی معتقد بود اگر بر این مناطق مسلط شود، می‌تواند همه مناطق قبایلی را کنترل کند و قیام مبارزان الجزایری را دفع نماید؛ اما رسیدن به آن را دشوار و نیازمند یک برنامه‌ریزی همه‌جانبه می‌دانست. وی پس از یک مطالعه میدانی و شناسایی، دریافت که برای رسیدن به جرجره، عبور از منطقه «عزازقه» ضروری

است. پیکی به جانب آنجا فرستاد و پیشنهاد آتش بس، همکاری و عبور از آن منطقه را به آن‌ها داد. (لونیسی، ۲۰۱۰: ۷۸) وی متعهد شد که در قبال تنها عبور از منطقه عزازقه، ساکنان و دین و آداب و رسومشان مورد احترام قرار گیرد. پس از این پیام فریبکارانه، بزرگان موسوم به اهل حل و عقد در منطقه‌ای بنام «ثجماعت نناش» (جمعیه الاثنی عشر) برای مشورت جمع شدند. پس از این جلسه به راندون پیغام دادند: «ما نسبت به سخنان خائنان و اربابان آن‌ها ناشنوا هستیم.» جواب منفی و سربالای بزرگان عزازقه، خشم و نفرت راندون را دوچندان کرد و گفت: «آن‌ها را وادار به شنیدن صدای توپ می‌کنم.» (مخند، ۲۰۰۴: ۴) راندون با همه قوا به شهر عزازقه حمله کرد؛ اما پس از مقاومت مردم، شهر سقوط کرد و راندون به تلافی پاسخ دندان‌شکنان بزرگان عزازقه، دستور آتش زدن همه چیز اعم از خانه‌ها، باغات و حتی حیوانات را صادر کرد. (کبیر، بی تا: ۲۲) سال ۱۸۵۴ م. یک سال سرنوشت‌ساز برای جنبش بوبغله و لاله‌فاطمه محسوب می‌شود؛ از یک طرف وقوع جنگ کریمه میان عثمانی و روسیه و کمک انسانی و جنگ‌افزاری فرانسویان به عثمانی‌ها، که هم‌زمان با خروج تعدادی از نیروی‌های فرانسوی از الجزایر برای یاری عثمانی، بوبغله و لاله‌فاطمه موقعیت را برای تحریک مناطق جرجره و آماده‌سازی آن‌ها برای قیام عمومی مهیا دیدند؛ از این رو، مجاهدان بسیاری در این قیام بزرگ ظهور کردند و فعالیت‌های درخشانی انجام دادند. (سی‌یوسف، ۲۰۰۰: ۱۲۸) از سوی دیگر حمله راندون به قلب جرجره در همین سال اتفاق افتاد. همچنین این سال مقدمه فتح و تسلط بر تمام مناطق قبایلی در سال ۱۸۵۷ م. بود.

از زمان انتصاب ژنرال راندون در ۱۱ دسامبر ۱۸۵۱ م. به‌عنوان فرماندار کل، وی بر اساس یک طرح جامع، دستور حمله به مبارزان در جرجره را صادر کرد. راندون معتقد بود اگر اشغال جرجره و سپس صحرا تکمیل نشود؛ اشغال الجزایر ناقص و برای فرانسویان ناامن باقی می‌ماند. شعار راندون «اشغال به هر قیمتی، همراه با آتش‌سوزی مناطق، ایجاد رعب و وحشت، تبعید به جزایر دورافتاده» بود. وی به نیکی دریافته بود به همان اندازه که در زمینه اشغال برنامه‌ریزی‌های دقیق وجود دارد؛ به همان میزان، مردم جرجره در جنگ و مقاومت پایدار هستند. علاوه بر این، عزم فرانسه برای پیوستن به امپراتوری عثمانی در جنگ کریمه باعث شد تا راندون تصمیم گرفت، پیش از عزیمت بخش بزرگی از ارتش فرانسه به دریای سیاه، قیام مبارزان جرجره را پایان دهد. (سعدالله، ۱۹۹۲: ۳۵۱/۱-۳۵۲) سرانجام ناپلئون سوم به راندون اجازه تام داد که حمله گسترده

و سنگینی برای اشغال مراکز مهم از جمله «تنگه تیورده» آغاز کند، تا وارد عین السبت، الاربعاء ناث ایرائن و در نهایت به السباو برسد. (قداش، ۲۰۰۸: ۱۳۹)

پس از مدتی، راندون به افسران و گروهان زیر نظر خود، وظیفه و برنامه خاصی داد و همه نیروهای را که بیش از چهل هزار نفر بودند، را به کار گرفت. (فرج، ۲۰۰۷: ۷) از سوی دیگر نیروهای مقاومت نیز در منطقه قبایلی تحت رهبری بوبغله و لاله فاطمه خود را برای یک جنگ بزرگ آماده می کردند. (کبیر، بی تا: ۱۹)

راندون در نامه‌ای به تاریخ ۲۶ مه ۱۸۵۴ م. به پاریس، اهداف خود را از حمله به مناطق قبایلی توضیح می دهد؛ هدف اولیه واصلی وی، ضربه به قبیله بنی جناد است، که کمک شایانی به جنبش بوبغله و لاله فاطمه می کردند. راندون در راستای اجرای برنامه‌های خود، نیروهای دیگری از وهران، الجزیره به فرماندهی ژنرال کامو^۱ و از قسنطنیه به فرماندهی ژنرال مک ماهون^۲ را فراخواند. (میاسی، ۲۰۰۷: ۱۲۵) نیروهای ژنرال مک ماهون از سطیف به سوی شهر بجایه حرکت کردند. همچنین ژنرال کامو با نیروهای خود از وهران و الجزیره در خط ارتباطی یسر و سباو مستقر شدند. راندون شروع عملیات نظامی را صادر کرد. (سی یوسف، ۲۰۰۰: ۱۳۳-۱۳۴) به دستور لاله فاطمه، بنی جناد همه زنان و چارپایان را به مکانی امنی منتقل کردند. با وجود مقاومت مجاهدان اما از اشغالگران شکست خوردند. فرانسویان همه روستاهای اغریب، تقرسیفت، اخربان، ژروتس، ثلا نتقانا، ازرومشقان و اذرار تایت کدیا را به آتش کشیدند. بنی جناد و دیگر مبارزان در روستای «اغیل اعقاشن» پناه گرفتند. اما راندون، نیروی نظامی را به آنجا ارسال کرد. فرانسویان روستا به روستا در حرکت کردند و همه باغات و روستاها را آتش زدند. (میاسی، ۲۰۰۷: ۱۲۶؛ سی یوسف، ۲۰۰۰: ۱۳۵) راندون شرح این حرکت‌های دردناک و وحشیانه را در خاطرات خود آورده است. (سی یوسف، ۲۰۰۰: ۱۳۶)

در این زمان، بوبغله به دلیل زخمی که پیش تر برداشته بود، در جوار زاویه سی العربی الشریف سکنی گزید. بوبغله سخت بیمار شد و بنی جناد به او پیشنهاد کردند که این منطقه را ترک کند. حتی برخی از متمولین الجزایری به تحریک فرانسویان، رشوه‌های سنگینی به بوبغله و لاله فاطمه پیشنهاد کردند؛ اما هیچ‌گاه نپذیرفتند. (سی یوسف، ۲۰۰۰: ۱۳۷)

1. Camou

2. Mac Mahon

تعقیب و جستجوی بوبغله و لاله فاطمه در سال ۱۸۵۴ م. از سوی فرانسویان و نیروهای خائن محلی شدت گرفت؛ در این هنگام الحاج عمر رهبر طریقت رحمانیه، خانواده بوبغله را در محل اقامت خویش پناه داد. (بوعزیز، بی تا: ۱۲۸/۱) نیروهای فرانسوی در ۱۶ ژوئن ۱۸۵۴ م. و پیش از طلوع آفتاب، صعود سری خود را از کوه‌های آیت یحی آغاز کردند و عملیات سنگینی علیه روستاهای اطراف اغیل اعقاشن به راه انداختند. سی الطاهر برادر بزرگ‌تر لاله فاطمه با برنامه‌ریزی و هدایت خواهرش به دفع شر آن‌ها پرداخت. (فرج، ۲۰۰۷: ۱۰۷) سرانجام پس از هزیمت اولیه فرانسویان و سپس پیروزی بر الجزایری‌ها، دو لشکر با یکدیگر روبرو شدند. (حموتن، ۲۰۰۱: ۲۰۷؛ کبیر، بی تا: ۱۹) با وجود برتری ارتش فرانسه، اما راندون به هدف اصلی خود برای تسلیم و به چنگ آوردن منطقه جرجره با حداقل هزینه و تلفات، دست نیافت. مبارزان به رهبری لاله فاطمه ضربات سنگینی به ارتش دشمن وارد کردند و پس از یک ماه درگیری، راندون بدون دست‌یابی به اهداف خود، عقب‌نشینی کرد. جنگ طلبی‌های او در منطقه قبایلی جز تخریب و آتش‌سوزی برخی از روستاها، دست‌آورد دیگری به‌همراه نداشت. راندون برای تسهیل عقب‌نشینی ارتش خود مجبور شد مبالغه‌گزافی به برخی از سران قبایل بپردازد. (فرج، ۲۰۰۷: ۱۰۸)

در ۲۶ دسامبر ۱۸۵۴ م، بوبغله به‌همراه تعدادی از یاران خویش از جمله عبدالقادر المذبح و اعراب اوکروش و شصت نفر از بنی ملیکش برای عملیات شناسایی به رودخانه نزدیک تازمالت رفتند. به دلیل گل‌ولای، اسب بوبغله دچار مشکل شد و بوبغله بر زمین افتاد. در این هنگام گروهی به فرماندهی خضر بن احمد المقرانی از سرسپردگان محلی بر آن‌ها آتش گشود. ابتدا بوبغله مجروح و سپس اسیر شد و سرش را بریدند. جنازه وی را به حاکم سرسپرده برج بوهریریج تسلیم کردند. جنازه بوبغله در تازمالت دفن شد. (میاسی، ۲۰۰۷: ۱۲۷)

پس از شهادت بوبغله، همه مجاهدان در مناطق قبایلی پیرامون لاله فاطمه گرد آمدند و وی را به‌عنوان رهبر پذیرفتند. در این زمان، لاله فاطمه عملیات جنگی و شهادت طلبانه زیادی را طراحی کرد، که زیرساخت‌ها و منافع فرانسویان در بوغنی، ذراع المیزان و... مورد حمله قرار گرفت. در این عملیات‌ها، لاله فاطمه بیش از پیش از خود شجاعت نشان داد، که مورد تحسین و اعجاب همگان قرار گرفت. (بلاح، ۲۰۰۶: ۱۲۸/۱)

نبرد تاشکیرت

پس از سقوط آیت منقلات، ارتش استعمار به سمت شرق مارا در عین الحمام و دیگر روستاها حرکت کرد. راندون با توجه به موقعیت استراتژیک سوق السبب در آیت یحی، به دنبال ایجاد یک پادگان نظامی بود، تا به سنگر جبهه مقاومت و رهبر آن یعنی لاله فاطمه نزدیک تر باشد. در این زمان گروهی از مبارزان در مکانی بنام «تاشکیرت» جمع شده بودند. سرانجام در ۱۷ ژوئن ۱۸۵۴ م. درگیری جدی میان مجاهدین و اشغالگران فرانسوی رخ داد. (محمند، ۲۰۰۴: ۷) لاله فاطمه برنامه و فرماندهی مستقیم این نبرد را بر عهده گرفت. راندون به امید اینکه جبهه مقاومت را یکبار برای همیشه خاموش کند؛ تجهیزات عظیم و تعداد زیادی از جنگجویان را آماده کرد؛ اما لاله فاطمه او را ناامید کرد و شکست داد. (Oussedik, 2005: 54) نبرد هم‌زمان از چند جبهه آغاز شد؛ ژنرال مک ماهون فرماندهی نیروهای قسنطینه را بر عهده داشت.

فرماندهی این نبرد با لاله فاطمه بود؛ اما برادرش سی الطاهر و بزرگانی همچون سی محمد، سی شریف و سی الحاج با وی همراهی می‌کردند. (سی یوسف، ۲۰۰۰: ۱۴۰) از سوی دیگر لاله فاطمه، گروهی از دختران و زنان در هر سنی و با هر جایگاه اجتماعی را سازمان‌دهی کرد، که در عرصه‌های مختلف اعم از عملیات شناسایی، به دست گرفتن اسلحه و جنگیدن، مداوای مجروحان و... خدمت کنند. سازمان‌دهی و اقدامات لاله فاطمه موجب تقویت بنیه نیروهای مقاومت شد؛ از این رو، رهبران قبایل نیز به حمایت روزافزون از وی پرداختند. خطبه‌های لاله فاطمه پیوسته راهی برای افزایش روحیه مجاهدین به شمار می‌رفت. (محمند، ۲۰۰۴: ۷)

پس از نبرد تاشکیرت، فرانسه در ماه مه ۱۸۵۷ م. یک لشکرکشی گسترده ترتیب داد؛ راندون و هفت ژنرال همراه او، پیشنهاد حمله به منطقه «الاربعاء نایت ایراثن» را دادند. (کبیر، بی‌تا: ۲۶) روز حمله را روز عید فطر در ۲۴ مه تعیین کردند؛ زیرا مردم مشغول جشن و شادی هستند. این فریب، موجب سقوط شهر الاربعاء شد؛ استعمار فرانسه شدیدترین و وحشیانه‌ترین اقدامات را نسبت به مردم و اموال آن‌ها انجام دادند. (Oussedik, 2005: 63؛ فرج، ۲۰۰۷: ۱۲۸)

نبرد ایشریضن

پس از سقوط الاربعاء نایت ایراثن، لاله فاطمه، مجاهدین را جمع و خطابه‌ای کوتاه و بلیغ ایراد کرد و آن‌ها را قانع کرد که باید سازمان‌دهی سریع و همه‌جانبه صورت گیرد؛ همچنین یک

عملیات پیشگیرانه و ضربتی باید انجام داد. فردای آن خطابه غرا، داوطلبان مبارز جمع شدند و لاله فاطمه با لشکر خویش در محلی بنام «ایشریضن» در نزدیکی الاربعاء نایت توقف کردند. از سوی دیگر جاسوسان به راندون خبر لشکرکشی و اقدامات لاله فاطمه را گزارش دادند. او نیز افسریان خود را در ۱۰ جولای ۱۸۷۵ م. جمع و خبر را به آن‌ها داد و در سریع‌ترین زمان، وظایف هریک را گوشزد کرد و دستور آمادگی تمام و هوشیارانه پیش از حمله مجاهدین به الاربعاء را صادر کرد. (محمّد، ۲۰۰۴: ۹) در این میان مجاهدین قدرت و دلآوری بی‌نظیری از خود نشان دادند؛ اما قدرت نابرابر طرفین، منجر شکست مجاهدین شد. (محمدالشریف، ۲۰۰۷: ۳۷)

لاله فاطمه به مرکز دشمن در الاربعاء حمله و مسیر مواصلاتی آن‌ها را قطع کرد. این اقدام، بنیه نیروهای مقاومت را قوی‌تر ساخت و رهبران دیگر قبایل و معتمدین محلی بیش از پیش به وی پیوستند؛ همچنین رعب و وحشت گردان‌های دشمن را فراگرفت. خطر جنبش مقاومتی لاله فاطمه به صورت رسمی از سوی افسریان فرانسوی به پایتخت و فرمانداری کل گوشزد شد. ژنرال راندون با لشکری عظیم به آنجا رفت و از مارشال مک ماهون کمک گرفت. همه تجهیزات نظامی و نیروی انسانی به کمک راندون آمد. هدف آن‌ها یک عملیات سنگین به کوه‌های جرجره است، که در ۱۱ جولای ۱۸۵۷ م. با چهل و پنج هزار نفر نیرو وارد منطقه اعراش آیت اتسوراغ رسیدند؛ نبرد آغاز شد. (حموتن، ۲۰۰۶: ۱۶۴/۵) جنگ میان طرفین گسترش یافت و لاله فاطمه دستور جابه‌جایی زنان و کودکان را به مناطق امن داد. با افزایش اقدامات نیروهای مقاومت، استعمار فرانسه با هم‌فکری برخی از الجزایری‌های سرسپرده، پیشنهاد مذاکرات صلح را دادند؛ هدف آن‌ها توقف جنگ بود. آن‌ها چهار پیشنهاد فریبنده را مطرح کردند؛ از جمله:

- استقرار نیروهای فرانسوی در خارج از روستاها و مراکز مسکونی؛
- عدم پیگرد و مجازات رهبران قبایلی و مقاومت؛
- تعهد در حفاظت از مردم و اموالشان؛

- عدم پرداخت مالیات از سوی مناطق قبایلی. (میاسی، ۲۰۰۹: ۹۱-۹۲؛ Oussedik,

(2005: 79)

ژنرال راندون از طرف دولت فرانسه و سی الطاهر به نمایندگی از لاله فاطمه، مشغول مذاکره شدند؛ اما به محض ترک اردوگاه مذاکره، دستور دستگیری همه مذاکره‌کنندگان داد و یکی از افسریان را به محل اقامت لاله فاطمه فرستاد و از فرصت مذاکره و غفلت مجاهدین استفاده

کردند و لاله فاطمه و تعداد زیادی از زنان همراه وی را به اسارت بردند. (میاسی، ۲۰۰۹: ۹۲) پس از اسیر شدن لاله فاطمه، دشمن خانه وی را غارت و همه اموال و کتابخانه اش را توقیف و مصادر کرد. (بورن، ۲۰۰۴: ۱۴۵) در این بین، الحاج عمر رهبر طریقت رحمانیه در ۸ جولای ۱۸۵۷ م. با خانواده اش به تونس تبعید شد و دیگر مبارزان به جزایر دورافتاده فرانسه تبعید شدند. (بوعزیز، بی تا: ۱/۲۹) از سوی دیگر پس از شکست جبهه مقاومت و اسارت لاله فاطمه، فرانسه به تدریج همه مناطق قبایلی را اشغال کرد. علاوه بر این، دولت فرانسه، دو سیاست اخراج و شهرک سازی برای فرانسویان و اروپائیان را به ویژه در مناطق قبایلی دنبال کرد و در سال ۱۸۶۵ م. بیست هزار خانواده اروپایی را در هزار هکتار زمین اسکان داد. همچنین استعمار فرانسه به گسترش مسیحیت، ترویج بربری گرای و مبارزه با زبان غربی و تاریخ اسلام در مناطق قبایلی پرداخت. (بوعزیز، ۲۰۰۹: ۱۹-۲۰)

صبح روز ۱۲ جولای ۱۸۵۷ م. راندون پس از مراسم صبحگاهی و مارش نظامی، گفت؛ که ژنرال جرجه را دستگیر کردیم. (محنه، ۲۰۰۴: ۱۲) لاله فاطمه در حدود دو ماه در سلول انفرادی نگه داشتند؛ سپس وی را به بنی سلیمان (تابلاط) منتقل کردند و شش سال در آنجا زندانی شد. سرانجام در سپتامبر ۱۸۶۳ م. در اثر بیماری سل یا به قول دیگری بر اثر مسمومیت به شهادت رسید. (محنه، ۲۰۰۴: ۱۲-۱۳)

نتیجه

اشغال الجزایر یکی از طولانی ترین اشغالگری های تاریخ مدرن محسوب می شود. استعمار فرانسه با ورود به الجزایر و با اتخاذ سیاست های قتل و آزار، به دنبال فلج کردن مقاومت برآمد. مناطق قبایلی به ویژه کوه های جرجه، از ابتدای استعمار در سال ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۶ م. مستقل ماند؛ اما به علت تغییر سیاست های فرانسه و برنامه ریزی برای تصرف آن مناطق، لشکرکشی های گسترده ای از سوی فرانسویان به آنجا صورت گرفت. مردمان این مناطق از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۷ م. در برابر آن ها مقاومت کردند.

از ابتدای اشغالگری فرانسه در الجزایر، ماهیت مقاومت زنان الجزایری، اسلامی است؛ آن ها به طور خاص به ملت الجزایر و امت عربی-اسلامی به طور کلی پایبند بودند. این امر را در نوع نگاه آن ها نسبت به مبارزه با استعمار فرانسه می توان مشاهده کرد.

جنبش لاله فاطمه نسومر آخرین حرکت مقاومتی در برابر استعمار فرانسه محسوب می شود؛ زیرا پس از آن همه مناطق قبایلی و الجزایر تحت سیطره آن ها قرار گرفت؛ محیط جغرافیایی- اجتماعی در پالایش و تکوین شخصیت لاله فاطمه تأثیر بسیار زیادی داشت. وی در یک خانواده متدین و متعهد به اخلاق و فضیلت های اسلامی رشد کرد. لاله فاطمه فرزند زاویه طریقت صوفیانه رحمانیه است و بر اساس مبانی و مبادی این طریقت تربیت شد. همین عامل باعث ایستادگی و مقاومت در برابر استعمار فرانسه شد. لاله فاطمه الگوی یک زن مسلمان فداکار است، که از میهن و دین خویش پاسداری کرد. پس از سقوط الاربعاء نایت ایران، لاله فاطمه به تجهیز و سازمان دهی مبارزان پرداخت و در ایشریضن مستقر شد. وی به مرکز دشمن در الاربعاء حمله و مسیر مواصلاتی آن ها را قطع کرد. این اقدام، بنیه نیروهای مقاومت را قوی تر ساخت. با وجود شکست لاله فاطمه، اما معادلات جنگ و منطقه تغییر کرد. پس از افزایش اقدامات لاله فاطمه، استعمار فرانسه، به نیکی دریافتی بود، که به لحاظ نظامی نمی تواند مناطق قبایلی را تحت سلطه قرار دهد؛ از این رو با هم فکری برخی از الجزایری های سرسپرده، پیشنهاد مذاکرات صلح را دادند؛ هدف آن ها توقف جنگ بود. آن ها چهار پیشنهاد فریبنده را مطرح کردند. مذاکرات صلح منجر به اسارت لاله فاطمه و همراهانش گردید.

همچنین در دوره پس از ایشان تا استقلال به ویژه در برهه زمانی ۱۹۵۴-۱۹۶۲ م. و جبهه آزادی بخش یک الگوی تمام عیار محسوب می شود. شخصیت لاله فاطمه دارای دو بعد معنوی- عرفانی و اجتماعی- جهادی است؛ که بیش از همه بعد معنوی- عرفانی وی در آن دوره مشهور و شناخته شده بود. از منظر مردم، او یک بانوی فاضله و جزء اولیای صالح الهی تلقی می شد. طریقت رحمانیه و زاویه آن ها در دوره استعمار، مرکزی برای مقاومت، جهاد و آگاهی بخشی بود و صرفاً یک مرکز تهجد و اذکار و اوراد به شمار نمی رفت. برخلاف دیگر زاویه هایی همچون تیجانیه الجزایر که همراه و همگام با استعمار فرانسه، به پیاده سازی برنامه های آنان می پرداختند؛ زاویه رحمانیه به دنبال تقویت و رشد و اعتلای مبانی اسلامی- الجزایری بود و یک نگاه مقاومتی داشت.

منابع

۱. اخترشهر، علی (۱۳۹۹). «جایگاه زنان در انقلاب اسلامی و تاثیر آن بر بیداری اسلامی با رویکرد تمدن سازی»، فصلنامه بیداری اسلامی، دوره ۹، ش ۱- شماره پیاپی ۱۷، بهار و تابستان.
۲. بشی، یهینه (۲۰۰۰). «ماثر المراه الجزائریه خلال قرن من الاحتلال»، مجله المصادر، الجزائر، ع ۳.
۳. برکات درار، انسیه (بی تا). فضال المراه الجزائریه خلال الثوره الجزائریه (۱۹۵۴-۱۹۵۶)، الملتقى الوطنى الثانى الثوره، جلد ۲، الجزائر: دارالثوره الافريقيه.
۴. بلّاح، بشیر (۲۰۰۶). تاريخ الجزائر المعاصر (۱۸۳۰-۱۹۸۹)، جلد ۱، الجزائر: دارالمعرفه.
۵. بو عزیز، یحیی (بی تا). ثورات القرن التاسع عشر و القرن العشرين، جلد ۱، الجزائر: المتحف ابوظبى للمجاهد.
۶. بو عزیز، یحیی (۲۰۰۹). ثوره الباشاغا محمد المقرانى و الشيخ الحداد عام ۱۸۷۱، الجزائر: دارالبصائر.
۷. بورنان، سعید (۲۰۰۴). شخصیات بارزه فی کفاح الجزائر (۱۸۳۰-۱۹۶۲) (رواد المقاومه الوطنیه فی القرن التاسع عشر)، جلد ۱، تیزی وزو: دارالامل.
۸. بوسایح، بوعلام (۲۰۱۰). اعلام المقاومه الجزائریه ضد الاحتلال الفرنسى بالسيف و القلم (۱۸۳۰-۱۹۵۴)، الجزائر: الموسسه الوطنیه للاتصال و النشر.
۹. تمیم، آسیا (۲۰۰۸). الشخصیات الجزائریه (۱۰۰ شخصیه)، الجزائر: دارالمسک للنشر و التوزيع.
۱۰. حموتن، حسن (۲۰۰۱). «لاله فاطمه نسومر»، مجله الاصاله، وزاره الشؤون الدينیه و الاوقاف، مجلد ۵، ۱۶.
۱۱. الجیلالی، عبدالرحمن (۱۹۸۲). تاريخ الجزائر العام، الجزائر: دیوان المطبوعات الجامعیه.
۱۲. خوجه، حمدان بن عثمان (۲۰۰۵). المراه، ترجمه: محمدالعربى الزبیری، الجزائر: منشورات ANEP.
۱۳. سعدالله، ابوالقاسم (۲۰۰۵). تاريخ الجزائر الثقافى (۱۸۳۰-۱۹۵۴)، المجلد ۳ (۵-۶)، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
۱۴. سعدالله، ابوالقاسم (۱۹۷۶). محاضرات فی تاریخ الجزائر (بدايه الاحتلال)، الجزائر: الشركه الوطنیه للنشر و التوزيع.

١٥. سعد الله، ابوالقاسم (١٩٩٢). الحركة الوطنية الجزائرية (١٨٣٠-١٩٠٠)، جلد ١، بيروت: دار الغرب الاسلامي.
١٦. سي يوسف، محمد (٢٠٠٠). مقاومه منطقه القبائل للاستعمار الفرنسي، ثوره بوبلغه، تيزي وزو: دارالامل.
١٧. الشيخ، ابوعمران (بي تا). معجم مشاهير المغاربه، منشورات دحلب.
١٨. العلوي، محمد الطيب (١٩٩٤). مظاهر المقاومه الجزائريه (١٨٣٠-١٩٥٤)، الجزائر: المتحف الوطني للمجاهد.
١٩. علوش، سماعيل زوليخه (٢٠١٣). تاريخ الجزائر (من فتره ماقبل التاريخ الى الاستقلال)، الجزائر: دار دزيانفو.
٢٠. عموره، عمار (٢٠٠٢). موجز في تاريخ الجزائر، الجزائر: دارريحانه للنشر و التوزيع.
٢١. فرج، محمد الصغير (٢٠٠٧). تاريخ تيزي وزو (منذ نشاتها حتى منذ سنه ١٩٥٤)، ترجمه: موسى زمولي، الجزائر: منشورات ثاله.
٢٢. قادري، فاطمه (١٣٨٩). «مفدى زكريا و شعر مقاومت الجزائر»، نشرية ادبيات پايداري، ش ٢.
٢٣. قداش، محفوظ (٢٠٠٨). جزائر الجزائريين (تاريخ الجزائر ١٨٣٠-١٩٥٤)، ترجمه: محمد المعراجي، الجزائر: منشورات ANEP.
٢٤. كبير، سليمه (بي تا). لاله فاطمه نسومر (حواء الجزائر و فارسه جرجره)، الجزائر: مكتبه الخضراء.
٢٥. كلاتمه، لاميه (٢٠١٥). المرآه و المقاومه الشعبيه، الجزائر: جامعه محمد خضير بسكره.
٢٦. كواتي، مسعود (٢٠٠٧). المرآه الجزائريه و الاستعمار الفرنسي خلال القرن التاسع عشر، كفاح المرآه الجزائريه، الجزائر: المركز الوطني للدراسات و البحث العلمي.
٢٧. لونيبي، رايح (٢٠١٠). تاريخ الجزائر المعاصر (١٨٣٠-١٩٨٩)، الجزائر: دارالمعرفه.
٢٨. محند، الطيب سي الحاج (٢٠٠٤). لاله فاطمه نسومر و دورها في المقاومه الشعبيه للاحتلال الفرنسي، دور الطريقه الرحمانيه في تعبئه و قياده المقاومه الشعبيه في مناطق القبائل، تيزي وزو: فرع المركز الثقافي الاسلامي.
٢٩. مجموعه المؤلفين (٢٠٠٧). موسوعه اعلام الجزائر (١٨٣٠-١٩٥٤)، الجزائر: المركز الوطني للدراسات و البحث العلمي.

۳۰. المدنی، احمد التوفیق (۲۰۰۹). مذكرات الحاج احمد الشريف الزهار (تقیب الاشراف الجزائری)، الجزائر: دارالبصائر.
۳۱. المدنی، احمد التوفیق (بی تا). هذه هي الجزائر، القاهرة: مكتبة النهضة المصريه.
۳۲. محمد الشريف، سيدى موسى (۲۰۰۷). مقاومه لاله فاطمه نسومر للاستعمار الفرنسى، كفاح المراه الجزائريه، الجزائر: المركز الوطنى للدراسات و البحث العلمى.
۳۳. مزيان، سعیدی (بی تا). السياسه الاستعماريه الفرنسيه فى منطقه القبائل و المواقف السكان منها (۱۸۷۱-۱۹۵۴)، الجزائر: دارسیدی الخیر للكتاب.
۳۴. منہاجی، مجید (۱۳۹۹). «بررسی و تحلیل بسترها و پیامدهای حضور و هابیت در الجزائر از ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۰ م»، فصلنامه بیداری اسلامی، دوره ۹، ش ۲ - شماره پیاپی ۱۸، پاییز و زمستان.
۳۵. میاسی، ابراهیم (۲۰۰۷). لمحات من جهاد الشعب الجزائرى، الجزائر: ديوان المطبوعات الجامعيه.
۳۶. میاسی، ابراهیم (۲۰۰۹). المقاومه الشعبيه الجزائريه، الجزائر: دارالمدنى.
۳۷. نایلی، عبدالقادر (۲۰۱۳). المقاومات و الانتفاضات الشعبيه (من خلال المجله الافريقيه انتفاضه الزعاطشه نموذجاً)، الجزائر: دارالهدى.
۳۸. ولدحسين، محمد الشريف (۲۰۱۰). من المقاومه الى الحرب من اجل الاستقلال (۱۸۳۰-۱۹۶۲)، الجزائر: دارالقصبه.
۳۹. هومه، فيصل (۲۰۱۰). رجال لهم تاريخ متبوع بنساء لهن تاريخ، الجزائر: دارالمعرفه.
۴۰. يحياوى، مسعوده (۲۰۰۷). دور المراه فى الثوره التحريريه، الجزائر: المركز الوطنى للدراسات و البحث العلمى.
41. Oussedik, Tahar (2005), LIIa Fatma Nsoumeur, ENAG, Alger.